

زمینه‌های افزایش حملات تروریستی در عراق پس از سقوط صدام

مرتضی باقیان زارچی^۱ - مریم دارابی منش^۲ - روح الله امیری^۳

تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۱۵

تاریخ تصویب: ۹۲/۳/۲۵

چکیده

یکی از مهم‌ترین پیامدهای حمله آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین، افزایش ناامنی و خشونت در عراق بود. خشونتی که بارزترین جلوه آن، در حملات تروریستی - اغلب به صورت بمب‌گذاری انتحاری - جلوه‌گر شده است. در بازه زمانی ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ این خشونت‌ها و حملات تروریستی افزایش بی‌سابقه‌ای یافت به طوری که پس‌لرزه‌های آن هنوز هم کماکان ادامه دارد. هدف نوشتار حاضر، پاسخگویی به این سوال است که زمینه‌های دخیل در بروز و افزایش حملات تروریستی در عراق پس از سقوط صدام کدامند؟ در پاسخ به این پرسش، با فاکتور گرفتن از عواملان حملات تروریستی و اهداف آنان، این فرضیه

۱. دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران mortezabaghian@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران m.darabi67@yahoo.com

۳. کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه شهید بهشتی amiri1363@yahoo.com

مطرح می‌شود که عوامل مختلف تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در افزایش حملات تروریستی در عراق جدید نقش دارند. در چارچوب فرضیه فوق و با استفاده از مدل نظری سازه‌انگاری، سه عامل اصلی شامل تاریخ سیاسی عراق و حزب بعث، اختلافات قومی و مذهبی و حمله آمریکا به عراق مطرح و مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند.

واژگان کلیدی: تروریسم، حزب بعث، ساختار، هویت، قوم‌گرایی، عراق

مقدمه

کشور عراق از جمله کشورهای تأسیسی خاورمیانه است که در سال ۱۹۲۰، پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و در نتیجه سیاست‌های استعماری انگلستان بوجود آمد. جمعیت عراق از سه گروه قومی و مذهبی اصلی (کردها، شیعیان و سنی‌ها) تشکیل می‌شود که هیچ کدام از آنها نقش مؤثری در تأسیس کشور عراق نداشتند. هنگام تأسیس کشور مستقل عراق، به کمک انگلستان و طبق روال حکومت عثمانی، حکومت به دست اعراب سنی سپرده شد. این وضعیت تا سقوط صدام ادامه داشت و شیعیان و کردها از بسیاری از حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم ماندند. ناسیونالیسم کرد از همان ابتدای تشکیل عراق، ماهیت استقلال طلبانه به خود گرفت و بخش زیادی از تاریخ عراق را مبارزات کردها با دولت مرکزی تشکیل داد. شیعیان نیز در طول تاریخ عراق علاوه بر محرومیت از قدرت سیاسی، با محدودیت‌ها و فشارهای بسیاری به خصوص در دوران صدام مواجه شدند. در نتیجه، نه کردها و نه شیعیان رضایتی از حکومت صدام نداشتند و

تشکیلات سیاسی کردها و شیعیان، علی‌رغم اختلافات داخلی فراوان، همگی خواهان سرنگونی رژیم صدام بودند.

با حمله آمریکا و سرنگونی رژیم صدام در سال ۲۰۰۳، عراق وارد دوره تازه‌ای از مناسبات گردید که از ویژگی‌های این دوره جدید، افزایش خشونت و حملات تروریستی (اغلب به صورت حملات انتحاری و بمب‌گذاری) در عراق بوده است. نوشتار حاضر قصد دارد به این پرسش اساسی بپردازد که عوامل زمینه‌ساز در بروز و افزایش حملات تروریستی، اغلب به شکل بمب‌گذاری انتحاری، در عراق پس از سرنگونی رژیم صدام کدامند؟ در پاسخ به این پرسش، با فاکتور گرفتن از عواملان حملات تروریستی و اهداف آنان، این فرضیه مطرح می‌شود که عوامل مختلف تاریخی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در افزایش حملات تروریستی در عراق جدید نقش دارند. در چارچوب فرضیه فوق و با استفاده از مدل نظری سازه‌انگاری، سه شاخص اصلی شامل تاریخ سیاسی عراق و حزب بعث، اختلافات قومی و مذهبی و حمله آمریکا به عراق مطرح و مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند.

چارچوب نظری

تروریسم از جمله مفاهیم پیچیده و مبهمی است که به دلیل تنوع مصادیق آن، عرضه تعریف واحدی که بتواند ابعاد ارزشی موضوع را (مبنی بر محکومیت نظری و عملی تروریسم) پوشش دهد عملاً غیرممکن ساخته است. بر پایه نوشته دانشنامه بریتانیکا، تروریسم به معنی «کاربرد سیستماتیکِ ارباب یا خشونتِ

پیش‌بینی ناپذیر بر ضد حکومت‌ها، مردمان یا افراد برای دستیابی به یک هدف سیاسی است» (طیب، ۱۳۸۲: ۲۲)

در مورد انگیزه‌ها و علل اقدامات تروریستی، پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته و محققان، عوامل گوناگونی را در ریشه‌یابی پدیده تروریسم ذکر کرده‌اند مثل: فقر و محرومیت، اختلافات قومی و مذهبی، انگیزه‌های مذهبی و غیره. وجه مشترک پژوهش‌های مربوط به تروریسم، این است که غالباً کانون تحلیل بر عاملان ترور یا به اصطلاح علوم اجتماعی بر «کنشگر»^۱ قرار دارد و به سایر عوامل توجه کافی نمی‌شود. اما به نظر می‌رسد در این گونه حوادث، علاوه بر کنشگر، عوامل دیگری - در نقش زمینه‌ساز و کاتالیزور - حضور دارند و نمی‌توان مسئله پیچیده تروریسم را به آسانی به یک یا چند عامل خاص نسبت داد. نکته دیگر این که علاوه بر اهداف و انگیزه‌های عاملین حملات، بستر اجتماعی و محیطی که تروریسم از آن نشأت گرفته یا در آن محیط عملیاتی می‌شود - (ساختار)^۲ - نیز باید مورد توجه قرار گیرد. اگر از خود پرسیم که چرا این تعداد حملات تروریستی در عراق (و نه جای دیگر) صورت می‌گیرد آنگاه است که باید ویژگی‌های محیطی و بستر اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم.

بر این اساس در این پژوهش، سازه‌نگاری^۳ به عنوان چارچوب نظری مناسب برگزیده شده است. علت انتخاب این رویکرد این است که در این نوشتار عوامل تاریخی، اجتماعی و سیاسی را در ارتباط با هم بررسی می‌کنیم و به علت کثرت موضوعات و مؤلفه‌ها، به رویکردی نیاز داریم که هم عوامل مادی را

1. Actor
2. Structure

۳. (Constructivism)، سازه‌نگاری را سازنده‌گرایی یا برساخت‌گرایی هم می‌نامند.

توضیح دهد و هم عوامل غیرمادی و بین‌الذهانی مثل هنجارها، انگاره‌ها و هویت‌ها را. بر همین مبنا، ما رویکرد سازه‌انگاری که یک رویکرد میانی است را برگزیده‌ایم.

سازه‌انگاری، سیاست بین‌الملل را بر اساس یک هستی‌شناسی رابطه‌ای (Relational) می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ و هنجارها بها می‌دهد. دید شخص نسبت به جهان، اینکه او جهان را چگونه می‌بیند، عضویتش در یک دولت خاص، موقعیت کشورش در جهان و جامعه بین‌الملل، محصولی از هویت وی می‌باشد. هویت ممکن است رابطه‌ای یا سرشتی باشد. هویت رابطه‌ای در روابط با دیگر بازیگران شکل می‌گیرد ولی هویت سرشتی به تصورات اجتماعی بازیگر ارجاع می‌یابد. آن چیزی که در سازه‌انگاری مورد تاکید است بعد رابطه‌ای هویت می‌باشد. در اثر تکرار عمل اجتماعی، کنشگران به هویتی دست می‌یابند که نسبی است، به این معنا که هویت کنشگر در ارتباط با تصور از خود و تصور دیگران از خود قوام می‌یابد. هویت‌های اجتماعی مجموعه معانی‌ای هستند که یک کنشگر با توجه به دیگران، یعنی به عنوان یک موضوع اجتماعی به خود نسبت می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۳۵-۳۳۲)

کانون توجه سازه‌انگاری، آگاهی بشری و نقشی است که این آگاهی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند (نورایی یگانه، ۱۳۸۵: ۱۷) منظور از آگاهی، درک هویت خود و دیگران و شناخت قواعد و هنجارهای جامعه است. آدلر^۱ با اشاره به تلقی پویای سازه‌انگاری عنوان می‌کند: سازه‌انگاری جهان را چونان پروژه‌ای

«در حال برساخته شدن» می‌داند، به گونه‌ای «واقعیت» در حال شدن^۱ است تا در حال بودن^۲ (Adler, 2005: 11)

یکی دیگر از مفاهیم مورد توجه سازه‌انگاران، هنجارها (ارزش‌ها) و انگاره‌هاست که ارتباط نزدیکی با هویت دارد. هنجارها، مبنای رفتار کارگزار (فرد، گروه یا دولت) هستند و در تعیین هویت نقش اساسی دارند. هویت‌ها را نمی‌توان به شکلی ماهوی، یعنی جدا از بستر اجتماعی آنها تعریف کرد. آنها ذاتاً اموری رابطه‌ای‌اند و باید به عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند. این مجموعه‌ها در بستر تاریخی و اجتماعی و از طریق جامعه‌پذیری درونی شده و قوام می‌یابند. از این جهت، شناخت تاریخ و سیر تحولات سیاسی - اجتماعی اهمیت زیادی دارد.

سازه‌انگاری به مسئله ساختار-کارگزار هم توجه ویژه‌ای دارد. «ونت» در مورد مسئله ساختار - کارگزار چنین توضیح می‌دهد: «ریشه‌های مسئله کارگزار - ساختار در دو سخن بدیهی درباره حیات اجتماعی قرار دارد که زیربنای قسمت اعظم واریسی علمی اجتماعی است: ۱) انسان‌ها و سازمان‌های آنان، کنشگرانی دارای مقصود هستند که کنش‌های آنان به بازتولید یا تغییر شکل جامعه‌ای کمک می‌کند که در آن زندگی می‌کنند؛ و ۲) جامعه از روابط اجتماعی ساخته شده که به تعامل‌های بین این کنشگران دارای مقصود، ساختار می‌دهد» (ونت، ۱۳۸۵: ۶۶)

به طور کلی، گزاره‌های مهم هستی‌شناسانه سازه‌انگاری را در سه مورد زیر می‌توان خلاصه کرد: ۱) ساختارهای فکری و هنجاری (انگاره‌ها) نیز به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند. ۲) هویت‌ها و هنجارها در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها، نقشی

1. Becoming
2. Being

تعیین‌کننده دارند. (۳) ساختار و کارگزار متقابلاً و در یک رابطهٔ قوام‌بخش به یکدیگر شکل می‌دهند.

گزاره‌های فوق، اصول مورد اجماع سازه‌انگاران بوده و مبنای نظری این مقاله را تشکیل می‌دهد. در ادامه، در راستای فرضیه پژوهش، به بررسی و تحلیل عوامل بروز و افزایش خشونت‌ها و حملات تروریستی در عراق پس از سرنگونی رژیم صدام پرداخته می‌شود

۱) تاریخ سیاسی عراق و حزب بعث

فرهنگ و تاریخ همچون دو روی یک سکه بر هم تأثیر و تأثر دارند. فرهنگ یک ملت در طول تاریخ شکل می‌گیرد و متقابلاً حوادث تاریخی بر فرهنگ و روحیات مردم تأثیر می‌گذارد (فولر، ۱۳۷۳: ۵۰) منطقه‌ای که امروزه عراق را تشکیل می‌دهد در اصل همان سه ایالت عثمانی موصل، بغداد و بصره بود که در سال ۱۹۲۰ پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تحت قیومیت دولت استعماری بریتانیا شکل گرفت. تاریخ مدرن عراق با سلطنت فیصل شروع می‌شود. تصمیم واگذاری سلطنت عراق به وی در اوایل سال ۱۹۲۱، طی کنفرانسی که انگلیسی‌ها راجع به خاورمیانه تشکیل دادند اتخاذ گردید (لنچافسکی، ۱۳۳۷: ۲۴۱)

از ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۸ در دوران سی و هفت ساله نظام سلطنتی، پادشاهان عراق یعنی ملک فیصل اول (۱۹۲۱-۱۹۳۳)، ملک غازی (۱۹۳۹-۱۹۳۳) و ملک فیصل دوم (۱۹۵۸-۱۹۳۹) با بهره‌گیری از خشونت و سازمان سرکوب برای حفظ

یکپارچگی سرزمینی و ترویج انگاره‌های ناسیونالیسم عربی تلاش‌های بسیاری را به کار بردند. با کودتای خونین عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ حکومت سلطنتی جای خود را به حکومت جمهوری داد. در دوره حکومت ژنرال عبدالکریم قاسم (۱۹۵۸ تا ۱۹۶۳) به بهانه مبارزه با ضدانقلاب همواره در سراسر عراق حکومت نظامی برقرار بود. در این دوره، حزب کمونیست به عنوان حزب حاکم عمل کرد و قاسم و حزب حاکم بر خلاف افسران آزاد که که با وی و کودتا همکاری کردند، بر جمهوری عربی در عراق و عدم پیوستن این کشور به جمهوری عربی متحد با سوریه و مصر تاکید داشتند. قاسم به دلایلی همچون ترس از سلطه مصر بر عراق و کنترل آن کشور بر نفت عراق از پیوستن به جمهوری متحد عربی پرهیز می‌کرد. این اختلافات میان ژنرال قاسم و دیگر افسران، منجر به کودتای بعثی سال ۱۹۶۳ به رهبری عبدالرحمن عارف و حکومت وی تا سال ۱۹۶۶ و برادرش عبدالسلام عارف تا سال ۱۹۶۸ شد. در سال ۱۹۶۸ کودتای دیگری توسط احمد حسن البکر و صدام حسین رخ داد که باز توسط حزب بعث و ارتش انجام شد. صدام حسین در سال ۱۹۶۹، معاون رئیس جمهور شد و در سال ۱۹۷۹، با مسلوب‌الاختیار کردن حسن البکر، تمام امور عراق را به عنوان رئیس جمهور عراق بدست گرفت. (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۱۶)

تاریخ عراق مدرن، دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که در تحلیل‌های سیاسی باید مورد توجه قرار گیرد. اولین ویژگی آن، پرفراز و نشیب بودن و تحولات خونین و خشونت‌آمیز است. دومین ویژگی آن، تا پیش از روی کار آمدن صدام حسین، بی‌ثباتی دولت‌ها و سقوط زود هنگام کابینه‌هاست. ویژگی مهم دیگر تاریخ سیاسی عراق، وقوع کودتاهای متعدد همراه با سرعت عمل و

خشونت شدید است. شاید عراق از نظر تعداد و شدت عمل کودتاها بی سابقه باشد بخصوص که این کودتاها، اغلب با کشتار و ترورهای زیادی نیز همراه می-شد. از زمان شکل گیری عراق جدید در سال ۱۹۲۰ تا به قدرت رسیدن صدام حسین در سال ۱۹۷۹ مردم عراق شاهد بیش از ۱۳ کودتای نظامی خونین و سپس حکومت‌های نظامی بودند. اولین کودتای نظامی در جهان عرب، در سال ۱۹۳۶ در عراق روی داد. (خسروی، ۱۳۹۰: ۸۰)

بر اساس این ویژگی‌ها می‌توان گفت که مردم عراق به دلیل تاریخ منحصر به فرد خود، دارای فرهنگ سیاسی خاصی شده‌اند که فرهنگ خشونت و ستم‌پذیری بارزترین نمونه آن است. همین امر، در ظهور و تداوم دولت‌های دیکتاتور و سرکوب‌گر مثل رژیم صدام حسین نقش مؤثری داشته است. شاید پرسیده شود پس ثبات و آرامشی که در دوران صدام مشاهده می‌شود نتیجه چیست؟ در پاسخ باید گفت که این ثبات و آرامش نه در اثر رضایت اقوام و اقلیت‌ها، بلکه در نتیجه سرکوب شدید و ترفندهای خاص صدام برای مهار حرکت‌های مخالف بود. قساوت صدام که ریشه در تربیت خانوادگی و مشکلات دوران کودکی وی داشت مهم‌ترین ابزار تداوم حکومتش محسوب می‌شد. راز موفقیت صدام در دستگاه‌های امنیتی مخوف و ایجاد جو خفقان و وحشت نهفته بود. البته صدام از ایدئولوژی نیز استفاده کرد. ایدئولوژی او، حزب بعث و پان-عریسم بود و سعی کرد با دشمن‌تراشی مردم را از مسائل داخلی منحرف کند. (حاجی یوسفی و سلطانی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۵۷)

بنابراین، آنچه عراق در دوران اقتدار حزب بعث و به ویژه عصر صدام حسین از سال ۱۹۷۹ تا زمان سقوط در سال ۲۰۰۳ از آن برخوردار بود، جلوه‌های کاذب ثبات سیاسی و امنیتی بود. «صلح منفی» آن چیزی بود که عراق در عهد

زعامت بعضی‌ها از آن بهره‌مند بود. گروه‌ها، اقوام و قبیله‌های مختلف دارای اسلحه نبودند، بین آنها برخورد نظامی و خشونت‌بار وجود نداشت و بدین روی، پس‌زمینه‌ای از صلح در جامعه بود که بر تعاملات و معادلات اجتماعی - سیاسی سایه افکنده بود. در عراق، صلح به معنای فقدان برخورد خشونت‌آمیز وجود داشت؛ اما صلح به معنای برخورداری از گروه‌های مدنی و اتصال‌های فراستی، کمترین حضوری نداشت. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۳۶)

گرچه، مفروض است که افزایش حملات تروریستی، پس از حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام به وقوع پیوست اما خشونتی که امروزه در عراق جریان دارد به نوعی میراث سیاسی گذشته است با این تفاوت که امروزه خبری از اختناق و سرکوب سیاسی نیست و ورود بازیگران جدید داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به عرصه رقابت، بر پیچیدگی اوضاع افزوده است. از مجموع مباحث مطرح شده و با استفاده از نظریه‌سازهانگاری می‌توان چنین نتیجه گرفت که تاریخ عراق در ارتباط با سایر مؤلفه‌های اجتماعی مردم عراق مثل فرهنگ سستی و خشن، باعث گسست هویت‌ها شده است. منطق تکوینی سازهانگاری همان‌گونه که انسان را موجودی شکل‌گرفته در جامعه می‌داند، کلیت جامعه را نیز موجودیتی شکل‌گرفته در تاریخ می‌داند. تاریخ را نمی‌توان برش داد؛ زیرا وقایع تاریخی به هم پیوسته‌اند و مسائل امروز ریشه در گذشته دارد. از این جهت، جامعه و انسان امروز عراقی حاصل تاریخ عراق‌اند و از حافظه تاریخی‌شان تأثیر می‌پذیرند. حافظه تاریخی مردم عراق به گونه‌ای باور نکردنی به حضور پررنگ خشونت عادت کرده است و این حافظه تاریخی، شکل‌دهنده ذهنیت مشترک اجتماعی‌ای است که رفتاری چون سستیز را معنادار می‌کند.

۲) اختلافات قومی و مذهبی

یکی از دلایلی که همواره در ارتباط با توضیح علل بحران‌های عراق مطرح بوده، عدم تجانس در بافت قومی - مذهبی است. این کشور، به لحاظ قومی و مذهبی آنقدر ناهمگون هست که نمی‌توان پاسخ روشنی برای این پرسش یافت که مردم عراق کیستند؟ (Simon, 1986: 81) ترکیب جمعیتی عراق را می‌توان بر اساس دو شکاف اصلی تقسیم‌بندی کرد. نخستین و جدی‌ترین تقسیم‌بندی جمعیتی عراق، مربوط به قومیت، یا بطور دقیق‌تر مربوط به مسأله زبان‌شناختی مردم این سرزمین است. اکثریت عرب زبان حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد و اقلیت کُرد زبان ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهد. در یک تقسیم‌بندی دیگر یعنی از لحاظ مذهب، جمعیت عراق به دو فرقه بزرگ اسلام یعنی شیعه و سنی تقسیم می‌شوند. نتیجه نهایی، آن است که مردم عراق به سه جامعه مشخص تقسیم شده‌اند: عربهای شیعه، عربهای سنی و کردها. (مار، ۱۳۸۰: ۲۵)

بدیهی‌ترین مسئله در مورد این تقسیم‌بندی این است که از زمان تشکیل عراق و حتی قبل از آن در دوران عثمانی، عربهای سنی قدرت سیاسی را در دست داشتند و آنها علی‌رغم تعداد کم و در حالی که ۳۰ درصد جمعیت عراق را سنی‌ها تشکیل می‌دهند، بطور میانگین ۷۰ درصد مناصب حکومتی را به خود اختصاص داده بودند. چرایی این مسئله را باید در عوامل مختلفی جستجو کرد، مهم‌ترین دلیل این مسئله سنت سیاسی عراق و حکومت سنتی عثمانی‌ها بوده است. انگلیس پس از اشغال عراق ترجیح داد که به روال گذشته قدرت را در دست اعراب سنی

نگهدارد. علت دیگر تفوق سنی‌های عراق این بود که اکثریت اعراب در کشورهای همجوار، سنی هستند و این مسئله از نظر حمایت سیاسی و پشتیبانی ایدئولوژیک به نفع سنی‌های عراق بود. بالاخره به موارد فوق باید انسجام و پیشرفت سیاسی- اجتماعی اعراب سنی عراق را هم افزود؛ تجربه حکومت در دولت عثمانی و برخورداری از امکانات مادی و معنوی باعث برتری اعراب سنی از نظر سازمانی و تشکیلاتی شده بود. (مار، ۱۳۸۰: ۲۹)

با تشکیل دولت نوین عراق به رهبری اعراب سنی، مخالفت شیعیان و کردها آغاز شد و بزرگ‌ترین چالش هویتی که هرگز حل نگردید دامن دولت‌های عراق یکی پس از دیگری را گرفت. (اسدی، ۱۳۹۱: ۲۴۱) البته باید توجه داشت که صرف وجود اقوام و اقلیت‌های مختلف در یک کشور، نمی‌تواند موجب درگیری و بحران باشد. وضعیت کشوری چند قومی مثل سوئیس، بیانگر دخالت سایر عوامل به عنوان شروط کافی برای اختلاف و منازعه می‌باشد. در جستجوی یافتن فاکتورهایی که توضیح دهند چه وقت کشمکش سیاسی مغایر با کشمکش گروه‌های قومی است و چه وقت احتمال گسترش این قبیل کشمکش‌ها بیشتر است، «آندریاس وایمر»^۱ دو شرط کاملاً به هم پیوسته را ذکر می‌کند: نخست اینکه شبکه‌های نیرومند سازمان‌های جامعه مدنی پیش از دموکراتیزاسیون و ظهور دولت- ملت مدرن توسعه نیافته‌اند. دوم، دولت‌های ضعیف و بی‌ریشه نمی‌توانند برابری همه شهروندان در برابر قانون، مشارکت دموکراتیک، صیانت از خشونت خودکامانه و همچنین دستیابی به خدمات دولتی را تضمین و اجرا نمایند. بنابراین نخبگان، بین افراد و گروه‌ها تبعیض قائل خواهند شد و به تأسیس روابط

1. Andreas Wimmer, استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس

حامی پرورانه اقدام خواهند کرد. در شرایط فقدان سازمان‌های فراقومی جامعه مدنی، اعضای گروه قومی، خودشان را به دیگران ترجیح خواهند داد. بنابراین پشتیبانی سیاسی و رأی‌گیری در راستای قوم‌گرایی و سایر یکپارچگی‌های جماعتی تأمین خواهد شد (وایمر، ۱۳۸۶: ۸۵)

همان‌طور که «وایمر» به خوبی تصریح می‌کند دو پیش‌شرط تحقق جامعه مدنی و وجود دولت کارآمد و قوی، می‌تواند کشمکش‌های قومی را به سطح مبارزه سیاسی سوق دهد و برعکس، در شرایطی که نهادهای مدنی وجود ندارند و دولت - ملت تحقق نیافته است کشمکش‌های سیاسی به درگیری‌های قومی می‌انجامد. در مورد کشور عراق، به گونه‌ای عجیب، تمام شرایط لازم برای درگیری و اختلاف اقلیت‌ها وجود دارد؛ یعنی هم شرط لازم وجود اقوام و اقلیت‌ها مهیاست و هم شرایط کافی برای تبدیل شدن این اختلافات به بحران. علاوه بر این، عواملی هستند که این اختلافات را تشدید می‌کنند: (۱) سابقه طولانی از سلطه اقلیت بر اکثریت و نادیده گرفتن حقوق سایر اقلیت‌ها؛ (۲) تکرار نیروهای سیاسی فعال و سهم‌خواه از قدرت؛ (۳) فقدان یک فرهنگ سیاسی میانجیگری و سازش؛ (۴) رشد هویت‌های محلی و کاهش وحدت ملی؛

از میان عوامل فوق نمی‌توان یک عامل را مهم‌تر دانست؛ اما از لحاظ ترتیب زمانی، تاریخ سیاسی عراق منشأ اولیه اختلاف و درگیری می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت که از بدو شکل‌گیری عراق مدرن تاکنون جریان‌ها و گروه‌های سیاسی در این کشور، عمدتاً در راستای تقسیم‌بندی‌ها و شکاف‌های قومی - فرقه‌ای تشکیل شده‌اند و در این چارچوب فعالیت می‌کنند. در زمان حکومت صدام حسین، حزب بعث تنها حزب رسمی فعال در عراق بود و سایر احزاب و

گروه‌ها به ویژه جریان‌های شیعی و کرد به صورت مخفی و عمدتاً درمقابل رژیم بعث فعالیت می‌کردند.

با فروپاشی رژیم بعث در سال ۲۰۰۳، احزاب و گروه‌های سیاسی مختلفی تشکیل شد و فعالیت گروه‌های موجود در عرصه سیاسی نیز، به شدت افزایش یافت. این احزاب شامل گروه‌های مختلفی از قومیت‌ها و فرقه‌های مختلف عراق و با گرایش‌های متفاوت اسلامی، سکولار، ملی‌گرا و کمونیستی است. این احزاب و گروه‌های قومی - فرقه‌ای، بیش از آنکه دوره جدید را فرصتی برای ایجاد عدالت، آزادی و مردم‌سالاری تلقی کنند، آن را فرصتی برای پرداختن به بی‌عدالتی در توزیع قدرت در میان جوامع و گروه‌های اصلی این کشور قلمداد می‌کنند. از این رو، گروه‌های عراقی در پی افزایش قدرت و نفوذ خود در ساختار سیاسی جدید برآمدند و تعقیب منافع و اولویت‌های کلان ملی (عراقی) نظیر ایجاد ثبات و همکاری میان گروه‌ها را در اولویت‌های بعدی خود قرار دادند. این نوع نگاه منفعت‌جویانه صرف، مبتنی بر بنیان‌های قومی - فرقه‌ای، به تشدید خشونت‌های قومی - مذهبی و عدم موفقیت در روند دولت‌سازی جدید در این کشور منجر شد. شاید به جرات بتوان گفت که، قاعده سیاست در عراق چه در گذشته و چه در دوران کنونی، از نوع سیاست با «بازی با حاصل جمع صفر»^۱ و عدم تساهل و سیاست تخصمی بوده است. لذا وفاداری‌های قومی و مذهبی مهمترین مبنا برای سازماندهی سیاسی، نحوه تصمیم‌گیری و تنظیم روابط درون‌گروهی و برون-گروهی در عراق بوده‌اند. (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۲۲)

۱- برد یکی لزوماً به معنای باخت دیگری است

از مجموعه مباحث مطرح شده و با استفاده از مؤلفه‌های سازه‌نگاری می‌توان گفت که هویت‌ها پیوسته در نسبت خود با دیگران و بر پایه «دگربود» و غیریت تعریف شده‌اند. پس اگر مرز دگربود، نادرست و پیامد آن تب‌آلود و خشونت‌زا باشد، بر ستیزه‌گری فردی و گروهی خواهد افزود و بدینسان از امنیت انسانی خواهد کاست. بر این اساس، وجود شکاف‌های قومی و مذهبی متعدد در عراق باعث شکل‌گیری و برجستگی هویت قومی - فرقه‌ای در این کشور شده و این نوع هویت به واسطه عوامل تاریخی و سیاسی مختلف تقویت شده است.

بنابراین، مشکل امنیتی در عراق را باید نتیجه منطقی تعارضات عمیق هویتی بین گروه‌های مختلف دانست و سقوط صدام حسین و حضور نظامی آمریکا شرایط مساعد و مستعد را برای به صحنه آمدن آنها فراهم ساخت. [مضافاً این که] در عراق ماهیت گروه‌های مختلف، فاقد ماهیت مدنی است و آنان کاملاً در چارچوب ارزش‌های برخاسته از قوم، قبیله، ازدواج، مذهب و خون شکل گرفته‌اند. از این‌رو، مفهوم هویت ملی و شهروندی به‌عنوان مشخصه‌های اصلی دولت - ملت‌های مدرن در این کشور تکوین نیافته است. خشونت‌های گسترده در عراق ناشی از این واقعیت است. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۳۷)

۳) حمله آمریکا به عراق

نقش حمله آمریکا در مورد افزایش حملات تروریستی در عراق، نقشی غیرمستقیم و زمینه‌ساز است. به اقرار بسیاری از تحلیل‌گران، اشغال عراق توسط آمریکا که با هدف مبارزه با تروریسم صورت گرفت نه تنها باعث مهار تروریسم

نشد، بلکه باعث افزایش دامنه حملات تروریستی چه به لحاظ کیفی (حملات انتحاری) و چه به لحاظ کمی (افزایش تعداد حملات) شده است.

آمریکا در زمان حمله به عراق به هیچ روی قادر به تصور شرایطی که دوران پس از صدام حسین را تصویر می‌کند نبود. رهبران آمریکا به مانند بسیاری از پژوهش‌گران مسائل منطقه از عمق گسل‌های مذهبی، نژادی، قومی و زبانی عراق که ریشه در تاریخ این کشور دارد آگاه نبودند. از مشروعیت جنگ آمریکا علیه عراق که بگذریم، دو اشتباه آمریکا در حمله به عراق باعث گسترش حملات تروریستی در عراق گردید:

(۱) آمریکا پس از سقوط صدام و بلافاصله پس از ورود «پل برمر»^۱ به عراق، انحلال ارتش عراق را اعلام کرد. ارتش ۳۰۰ هزار نفری عراق که با آمریکا نجات‌یافته بود، با این تصمیم رها شد. این عده نیز در کنار بیش از یکصد هزار نفری که به انحاء مختلف در سرویس‌های اطلاعاتی عراق و گارد ریاست جمهوری و فدائیان صدام انگیزه برخورد با آمریکا را داشتند به واخوردگان اضافه شدند. (غریاق‌زندی، ۱۳۹۰: ۴۱-۴۰)

(۲) آمریکا با ناتمام گذاشتن عملیات خود در افغانستان موجب شد تا القاعده بتواند نیروهایش را از افغانستان خارج و در سطح منطقه و به خصوص عراق پراکنده نماید. آمریکا تصور می‌کرد القاعده بدون داشتن یک کشور پشتیبانی‌کننده قادر به انجام عملیات نیست و در عراق خطری از ناحیه القاعده، آن را تهدید نمی‌کند. (ایروانی، ۱۳۸۵: ۵)

1. Paul Bremer

بعد از حمله آمریکا به عراق بود که گروه‌های سلفی جهادی مختلف و به ویژه القاعده عراق به عنوان گروه‌های شورشی مخالف روند سیاسی جدید و حضور آمریکا ظهور کردند و به بازیگری عمده در عرصه عراق تبدیل شدند. بر این اساس، حضور نیروهای آمریکایی و فراهم بودن محیط داخلی عراق باعث ورود جنگجویان خارجی به عراق در چارچوب القاعده عراق و اقدامات تروریستی از سوی آنها شد. بی‌تردید اشغال عراق این فرصت را برای سلفی‌های بیرونی فراهم ساخت تا خود را در صف مقدم شورشی‌های عراق و حملات تروریستی قرار دهند. هر چند بخشی از این گروه‌ها، سلفی‌های بومی بودند؛ اما تفکیک آنها از سلفی‌های خارجی کار بسیار دشواری است بخصوص که تعارضات ساختاری عراق تاثیر بسزایی در پیچیدگی تحولات این کشور ایفا می‌نماید (گلچین، ۱۳۸۸: ۹)

در گزارشی که «جورج تننت»^۱ رئیس سابق سازمان سیا در ۲۴ فوریه ۲۰۰۴ در مورد جنگ عراق به کمیسیون اطلاعات سنا ارائه کرد، نکات قابل توجه زیر به چشم می‌خورد:

(۱) حمله آمریکا به افغانستان و بیرون کردن طالبان از آن کشور و به دنبال آن پراکنده شدن سازمان القاعده موجب شده است که گروه‌های بی‌شماری به شکل مستقل و خودکفا در سایر نقاط جهان و بخصوص در کشورهای اسلامی با رهبری معنوی القاعده به وجود آیند.

1. George Tenet

(۲) تشکل‌های تازه تأسیس با انگیزه‌های بسیار قوی و به شکل بسیار انتقام-جویانه به میدان آمده‌اند و عراق زمینه مناسبی را برای آنها بعد از حمله آمریکا فراهم آورده است.

(۳) وارد ساختن ضربه به رهبری القاعده و مخصوصاً بن‌لادن، موجب شده رهبری‌های جدید در رأس تشکل‌های پراکنده به وجود آید.

(۴) القاعده توانسته است از میان بازماندگان رژیم گذشته عراق، نیروهای زیادی را برای خود بسیج کند که اینان مهمترین نیروهای تازه نفس و جدید در عملیات‌های انتحاری به حساب می‌آیند. (اسکندری، ۱۳۸۷)

به طور کلی، اشغال عراق، سقوط صدام و حضور نظامی آمریکا در عراق، شرایطی را فراهم آورده که در ارتباط با مسائل تاریخی و هویتی به گسترش خشونت و تروریسم منجر شد. در این میان آمریکا با اقدامات یک‌جانبه و نسنجیده خود باعث شده که مقاومت‌های مردمی با حضور عناصر افراطی از کشورهای همسایه رنگ دیگری بگیرد و بصورت حملات انتحاری ظاهر شود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تا زمینه‌های بروز و افزایش حملات تروریستی در عراق پس از سقوط صدام مورد بررسی قرار گیرد. در این راستا، با این فرضیه که عوامل مختلف تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در افزایش حملات تروریستی در عراق نقش دارند سه عامل تاریخ سیاسی عراق و حزب بعث، اختلافات قومی-

مذهبی و حمله آمریکا به عراق مطرح و به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته شد. از میان عوامل سه گانه فوق، عامل ساختاری یعنی تاریخ، فرهنگ و هویت عراقی را می‌توان عامل زمینه‌ساز اصلی در افزایش خشونت و حملات تروریستی در عراق پس از صدام در نظر گرفت و حمله آمریکا به عراق باعث شعله‌ور شدن اختلافات گردید.

به طور خلاصه می‌توان گفت، در عراق امروز، مفهوم هویت ملی و شهروندی که مشخصه اصلی دولت - ملت های مدرن در این کشور تکوین نیافته است. نگاه منفعت‌جویانه صرف، مبتنی بر بنیان‌های قومی - فرقه‌ای، به تشدید خشونت‌های قومی - فرقه‌ای و عدم موفقیت در روند دولت‌سازی جدید در این کشور منجر شده است. همچنین، وجود شکاف‌های قومی و فرقه‌ای متعدد در عراق، باعث شکل‌گیری و برجستگی هویت قومی - فرقه‌ای در این کشور شده و این نوع هویت به واسطه عوامل تاریخی و سیاسی مختلف تقویت شده است. جنگ آمریکا علیه عراق نیز، بدون توجه به ساختارهای جامعه قومیتی عراق صورت گرفت و موجب بی‌ثباتی و ناامنی گسترده و رواج خشونت در این کشور شد. اختلافات قومی و مذهبی، عدم اعتماد متقابل گروه‌ها به یکدیگر و محرومیت اقوام از قدرت سیاسی در گذشته، باعث شده که در شرایط جدید همه به دنبال سهمی از قدرت باشند. بقایای حزب بعث و حامیان صدام که عمدتاً سنی مذهب هستند و بطور سنتی قدرت را در دست داشتند اینک با کمک پادشاهی‌های سنی منطقه بخصوص عربستان، برای کسب مجدد قدرت تلاش می‌کنند و در این راه به هر حربه‌ای از جمله دامن زدن به اختلاف شیعه و سنی، برای ناامن کردن عراق متوسل می‌شوند. بنابراین، در جامعه عراق عوامل بسیاری دست به دست هم

داده‌اند تا وضعیت امروز عراق شکل بگیرد. نمی‌توان این عوامل را از هم تفکیک کرد، اگر آمریکا به عراق حمله نمی‌کرد به احتمال قوی هیچ کدام از اتفاقات سال‌های اخیر اتفاق نمی‌افتاد، اما اگر بگوییم حمله آمریکا به عراق باعث افزایش حملات تروریستی گردید، فقط ساده‌انگاری کرده‌ایم. در جواب این ادعا می‌توان گفت چرا در کشورهای دیگری که مورد حمله آمریکا قرار گرفت چنین اتفاقاتی این گونه نشد. بدیهی است برای پاسخ به پرسش فوق عوامل مختلف در پیوند با یکدیگر مورد ملاحظه و بررسی قرار گیرد.

منابع

- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۱) «روند دولت‌سازی در عراق جدید»، تهران، انتشارات اندیشه‌سازان نور
- اسکندری، صالح (۱۳۸۷) «ریشه‌های تروریسم در عراق»، روزنامه رسالت، ۱۳۸۷/۰۲/۱۴
- ایروانی، امیر سعید (۱۳۸۵) «اشتباهات استراتژیک آمریکا در پرونده عراق»، مرکز تحقیقات استراتژیک، خرداد
- حاجی یوسفی، امیر و احمد سلطانی‌نژاد (۱۳۸۶) «سامان سیاسی در عراق جدید»، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

زمینه‌های افزایش حملات تروریستی در... / ۱۸۳

خسروی، غلامرضا (۱۳۹۰) «مولفه‌های داخلی پایدار و موثر بر سیاست خارجی عراق جدید»، در کتاب «چشم‌انداز عراق آینده؛ بررسی روندهای داخلی و خارجی»، به اهتمام غلامرضا خسروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی

دهشیار، حسین (۱۳۸۶) «امنیت به مثابه هویت» فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ۱۴، شماره ۲ و ۳، تابستان و پاییز

سردارنیا، خلیل (۱۳۹۱) «عراق، استمرار خشونت و رویای دموکراسی: یک تحلیل چند سطحی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۶۳، تابستان

طیب، علیرضا (۱۳۸۲) «تروریسم: تاریخ، جامعه‌شناسی، گفتمان، حقوق»، تهران، نشر نی

غریاق‌زندی، داوود (۱۳۹۰) «ملت-دولت‌سازی، شکل‌گیری هویت ملی و بازسازی در عراق: تجارب تاریخی و دورنمای آینده»، در کتاب «چشم‌انداز عراق آینده؛ بررسی روندهای داخلی و خارجی»، به اهتمام غلامرضا خسروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی

فولر، گراهام (۱۳۷۳) «قبله عالم»، تهران، نشر مرکز

گلچین، علی (۱۳۸۸) «تعارضات ساختاری عراق و تاثیر آن بر افراط‌گرایی»، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی

لنچافسکی، ژرژ (۱۳۳۷) «تاریخ خاورمیانه»، ترجمه هادی جزایری، تهران، انتشارات اقبال

نورایی یگانه، علی (۱۳۸۵) «نظریه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل»، روزنامه رسالت، ویژه‌نامه رسالت دیپلماتیک، ۲۵ بهمن
مار، فب. (۱۳۸۰) «تاریخ نوین عراق»، ترجمه محمد عباس‌پور، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵) «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران، انتشارات سمت

وایمر، اندریاس (۱۳۸۶) «دموکراسی و کشمکش قومی در عراق»، در کتاب مجموعه مقالات «سامان سیاسی در عراق جدید»، به کوشش امیر محمد حاجی یوسفی و احمد سلطانی‌نژاد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

ونت، الکساندر (۱۳۸۵) «مسئله کارگزار- ساختار در نظریه روابط بین‌الملل»، به نقل از کتاب «مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل؛ چالش علم و سنت»، ویراسته آندرو لینکلتر، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

Adler, Emanuel (2005) *Communitarian International Relation: the Epistemic Foundation of International Relation*, London-NewYork, Routledge.

Simon, Reeva (1986) *Iraq between the Two World Wars: the Implementation of Nationalist Ideology*, NewYork, Columbia University Press.

